موضوع: ثبات یا نسبی بودن معرفت و حقیقت

بررسی نظریه تحول پذیری فکر و ادراک به جهت مادی بودن آن

اولین استدلالی که طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک اقامه کردند بر اینکه علم و معرفت امری متحول و متکامل است، این بود که فکر و ادراک امری مادی است و مانند سایر پدیده های مادی متحول و متکامل است. در گفتار قبل نقد مبنایی وارد بر این استدلال بیان شد و گفته شد فکر و اندیشه امری مجرد است نه مادی، و دلایل چهارگانه بر این مطلب بیان شد.

نقد دوم

نقد دوم این است که اگر بپذیریم علم و ادراک پدیده ای مادی است، در این صورت دیگر نمی توان برای آن قوانینی از جنس قوانین منطقی بار کرد، زیرا آنچه مقتضای نظام حاکم بر طبیعت است جبری است و از حوزه اختیار انسان بیرون است. تمام قوانینی که در آنها توصیه و دستور است مربوط به افعال اختیاری انسان است نه امور تکوینی، مثلا نمی شود باید و نبایدی را بر دم و بازدم آدمی و یا دستگاه گوارش انسان بار کرد. این قوانین به صورت شرطی است در حالی که در نظام تکوین، خطایی راه ندارد و کار به صورت خودبخودی انجام می گیرد. بنابراین تالی استدلال آنان باطل است و به همین خاطر است انسان در مورد فکر و ادراک خویش ممکن است دچار اشتباه شود.

دلیل دوم

طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک گفته اند: متعلق و موضوع علم و ادراک، اشیاء مادی است و این اشیاء دو ویژگی دارند: اولا: با یکدیگر مرتبط هستند و از هم تاثیر می پذیرند. و ثانیا: در تحول و تکامل اند. با توجه به این دو ویژگی می گوییم: علم و ادراک نیز که باید مطابقت با واقع داشته باشد، باید همانند آنها متحول و متکامل باشد. بنابراین مفاهیم ذهنی ما نیز مانند متعلقات آنها اموری متاثر از یکدیگر و متحول و متکامل هستند. این همان است که منطق دیالکتیک می گوید. این منطق پویا و دینامیک است در حالی که منطق ارسطویی ایستا و استاتیک است. از میان این دو منطق، آن که با واقعیت عالم هماهنگ است، منطق دیالکتیک است.[[1]](#footnote-1)

نقد

نقدی که بر این استدلال وارد شده همان طور که شهید مطهری می فرماید، این است که این نظریه دو بخش دارد، بخشی صحیح و بخشی نادرست است. اینکه می گویند اشیا در طبیعت مرتبط با یکدیگر هستند و از هم تاثیر پذیرفته و متحول هستند، سخن درستی است، اما این سخن از مختصات اندیشه دیالکتیک نیست، بلکه سخنی است که در قدیم در فلسفه مطرح بوده است. در تاریخ فلسفه آمده است که پراکلیتوس، در قرن ششم قبل از میلاد، اصل حرکت و تغیر را مطرح کرده است و بعدها ارسطو و افلاطون این اندیشه را مطرح کرده است. در فلسفه اسلامی نیز پیوسته این مطلب مطرح بوده است تا مرحوم صدرالمتالهین که با بیان حرکت جوهری، عالم طبیعت را یکپارچه عین تحول و سیلان می دانند.

بخش دوم این نظریه، برداشت ناروا است و آن اینکه گفته اند اگر ذهن با عین مطابقت نداشته باشد، علم و معرفت حاصل نمی شود، در حالی که باید توجه داشت این مطابقت از چه جهت است؟ از جهت هستی اشیاء است یا چیستی آنان؟ مثلا وقتی آتش را ادراک می کنیم، ویژگی آتش از نظر وجودی سوزندگی و حرارت است، حال آیا آتش در ذهن ما دارای ویژگی سوزندگی و حرارت است؟ روشن است که نه. یا آب از نظر وجودی، رطوبت و سیلان دارد اما مفهوم ذهنی آب این ویژگی ها را ندارد. یا جسمی که از نظر وجودی سنگین است به حدی که انسان نمی تواند آن را به تنهایی حمل کند، اما مفهوم آن شی دیگر آن ثقل و سنگینی را ندارد.

اشتباه اینان این است که درست است که وجود ذهنی کاشفیت از شی خارجی دارد، اما این کاشفیت از جهت چیستی است و نه هستی. و لذا تعریف انسان بیرونی و انسان در ذهن یکسان است، و چیستی این دو با هم تفاوتی نمی کند . هر شی دیگری نیز از نظر چیستی و ماهیت مطابقت دارد، اما آثار وجودی آنها متفاوت است. بنابراین مطابقت عالم ذهن و عین که شرط معرفت و ادراک است، مربوط به چیستی و ماهیت است نه مربوط به وجود. و الا اگر بنا باشد آثار وجودی هم بر آنچه در ذهن است بار شود در این صورت دیگر وجود ذهنی نخواهد بود، بلکه خود مصداق دیگری از وجود عینی است. ذهن در اثر مقایسه با عالم خارج مطرح است .

نقد این استدلال به عبارت دیگر چنین است که در مطابقت مفاهیم ذهنی با اشیاء خارجی که از جهت چیستی است، مطابقت به لحاظ حمل اولی است نه حمل شایع صناعی. اگر مطابقت بر اساس حمل شایع باشد لازمه باطلی پیش می آید و آن اینکه شی واحد مندرج در دو مقوله باشد و این محال است، زیرا مقولات متباین به تمام ذات هستند. مثل اینکه انسان تصور شده هم مصداق جوهر است و هم کیف نفسانی و این قطعا محال و نشدنی است. اما اگر بگوییم انسان در ذهن که به حمل شایع از مقوله کیف نفسانی است، مندرج در مقوله جوهر است به حمل اولی (یعنی خواص وجودی شی بیرونی بر آن بار نیست و تنها چیستی آن بار می شود)، این درست است.

پس خطای طرفداران ماتریالیسم دیالکتیک در اینجا این است که مطابقت ذهن و عین را به جای اینکه به لحاظ ماهیت و چیستی ببییند به لحاظ وجود عینی آنها دیده اند که نادرست است.

ادامه بحث انشاءالله در گفتار بعد بیان می شود.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. ر.ک: اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج1، ص 148- 149 [↑](#footnote-ref-1)